

سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی

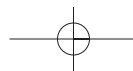
در آیین گشایش همایش « خلیج فارس - آسیا در پرتو تحولات جهانی »

پیرامون مواضع اخیر آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران

عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر در آمریکا که سبب های قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا را هدف قرار داد، از سویی ارکان حکومت آمریکا را به لرزه درآورد به گونه ای که دولت بوش تا ۴۸ ساعت پس از حادثه هیچ کنترلی بر اوضاع کشور نداشت و از سوی دیگر - برای اولین بار در دهه های اخیر - تصویر جدیدی از مردم آمریکا را به نمایش گذاشت. در این تصویر مردم بی دفاعی به نمایش درآمدند که مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته بودند و همین مسئله مظلوم واقع شدن به نوعی، چهره محبوبی را از مردم آمریکا در اذهان و افکار عمومی جهانیان ترسیم نمود. ای کاش این چهره محبوب، برای مدتی باقی می ماند. دولت آمریکا می توانست به گونه ای عمل کند تا این چهره حفظ شود ولی متأسفانه از روز سوم حادثه و پس از تشکیل اولین جلسه شورای امنیت ملی، آمریکا با همان چهره همیشگی خود ظاهر شد و بار دیگر تبدیل به مظهر زورمداری، گستاخی و سلطه طلبی گردید و اشتباهات گذشته را مجدداً تکرار کرد.

بدترین انتخاب

دولت آمریکا می توانست نسبت به این حادثه سه نوع رهیافت داشته باشد. رهیافت اول یافتن علل این حادثه و برخورد با علل و عوامل اصلی این فاجعه بود. ریشه یابی این حادثه، در



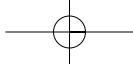
واقع پیدا کردن علل نفرت مردم جهان نسبت به سیاست‌های آمریکا و طراحی برای جبران خطاها و اشتباهات گذشته در سیاست‌های آمریکا بود. نمایش یک روابط عادلانه در سطح جهان، کاهش بودجه نظامی، قطع رقابت‌های تسلیحاتی، اجرای یک طرح مارشال بین‌المللی برای رفع مشکلات و معضلات حاد جهان نظیر فقر، مبارزه جهت رفع بی‌عدالتی‌ها در سطح دنیا، برخورد منطقی با دولت‌های جهان و امثال اینها، می‌توانست آغاز بسیار مناسبی برای این هدف باشد. اگر آمریکا واقعاً در پی ریشه‌ها و علل این فاجعه و طراحی منصفانه برای از بین بردن ریشه‌های تروریسم بود، بی‌تردید امروز شاهد آن بودیم که آمریکا قلوب مردم جهان را تسخیر کرده و همه دولت‌ها در مبارزه با تروریسم با آمریکا همکاری بنمایند.

شیوه دومی که آمریکا می‌توانست انتخاب کند برخورد با معلول بود. یعنی آمریکا طبق رویه‌های معمول اطلاعاتی و قضایی جهان، عاملان این حادثه را مورد تعقیب قرار می‌داد و سپس با مدارک و شواهد به دست آمده، به افکار عمومی معرفی می‌کرد و در چارچوب مقررات بین‌المللی با عاملان این حادثه برخورد می‌نمود. مگر می‌توان به دلیل اعمال تروریستی یک فرد و یا یک گروه، در سراسر جهان جنگ به راه انداخت و امنیت، صلح و ثبات سراسر جهان را تهدید نمود؟ اما متأسفانه آمریکا نه راه اول را برگزید و نه راه دوم را، بلکه راه دیگری را برگزید. از همان موضع‌گیری‌های روز اول حادثه توسط مسئولان و مقامات آمریکا کاملاً مشهود بود که آنها هیچ‌یک از این دو راه را انتخاب نکرده بلکه راه سومی را انتخاب نموده‌اند.

تحریف حقایق

بعد از این حادثه، بلافاصله رسانه‌های آمریکایی و برخی از سیاستمداران، جهان اسلام و دنیای عرب را مورد تهاجم قرار دادند و افکار عمومی را علیه آنها تهییج کردند. بوش با به کار بردن عبارت «جنگ صلیبی» که یادآور تهاجم مسیحیان علیه مسلمانان در قرون وسطی و جنگ تمدن‌ها بود، اشتباه جبران ناپذیری را مرتکب شد. از طرف دیگر رئیس‌جمهور آمریکا با جمله «هر کس با ما نیست با تروریست‌ها است» چهره زورمدارانه خود را در سطح جهان به نمایش گذاشت. حتی وقتی از رئیس‌جمهور آمریکا سؤال کردند شما که مدعی هستید سازمان القاعده عامل این حادثه بوده است آیا شاهد و دلیلی هم دارید؟ بوش در پاسخ گفت: «امروز روز جنگ است و روز ارائه قراین و شواهد نیست.»

حتی آقای بوش در سخنرانی معروف خود بعد از این حادثه در کنگره، حاضر نشد در برابر مردم آمریکا و نمایندگان مردم، به واقعیت‌ها اعتراف کند که چگونه مردم آمریکا تاوان



سیاست های اشتباه دولت آمریکا را پرداخت می کنند و به جای بیان حقایق، گفت: «عده ای با فلسفه زندگی آمریکا مخالفند، با آزادی در آمریکا مخالفند، عده ای با ثروت و قدرت آمریکا مخالفند و می خواهند از طریق تروریسم در پی نابودی آنها باشند.» بنابراین، با نخستین موضع گیری های مقامات آمریکایی در همان روزهای اولیه پس از حادثه، روشن بود که آمریکا نه راه اول و نه راه دوم که راه سوم را برگزیده است.^۱

دکترین جدید

راه سوم، بهره برداری و یا به تعبیر دقیق تر سوء استفاده از این حادثه برای دستیابی به اهدافی که مورد نظر بازیگران قدرت در آمریکا است می باشد. چهار هدف مهم برای آمریکایی ها مطرح است که در نقاطی که این چهار هدف با هم تلاقی کنند، دکترین نوین آمریکا مورد طراحی قرار می گیرد و طرح عملیاتی آن نیز برنامه ریزی می شود:

هدف اول، تثبیت رهبری بلامنزاع آمریکا در سطح جهان که به عنوان مهم ترین هدف استراتژیک بعد از جنگ سرد است؛

هدف دوم، حفظ موقعیت حزب جمهوری خواه است؛

هدف سوم، حفظ اهرم هایی است که دولت بوش در سایه وضعیت اضطراری و وضعیت جنگ در آمریکا بدست آورده و حاضر نیست به سانگی این اختیارات وسیع را از دست بدهد؛

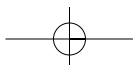
هدف چهارم، حفظ منافع اسرائیل و در واقع پاسخ مثبت به گروه های فشار یهودی در داخل آمریکا است.^۲

رهبری بلامنزاع

در زمینه هدف اول، دولت بوش در واقع از فرمولی استفاده کرد که می گوید: «مشکل را تبدیل کن به وسیله.» این دولت تلاش کرد تا حادثه ۱۱ سپتامبر و موضوع مبارزه با تروریسم را تبدیل به ابزاری برای اهداف خود در سطح جهان نماید. تسویه حسابهای سیاسی، تحکیم حاکمیت بلامنزاع و همچنین تسلط نظامی و اقتصادی بر سطح جهان با بهره گیری از استراتژی یک جانبه گرایی از آن جمله بود. برخی از استراتژیست های آمریکا بعد از جنگ سرد این نکته را به صراحت بیان کرده اند که محور استراتژی آمریکا برای امنیت ملی، سلطه

1 - Washington Times Editorial, February 27, 2002.

2 - Robert Pelletreau, Speech at American Iranian Council, February 14, 2002 .



بلامنازع بر کل جهان است.^۱ طرح استراتژی نوین آمریکا که در دوران بوش پدر در سال ۱۹۹۲ توسط برخی مسئولین دفاعی و امنیتی دولت جمهوریخواه نظیر پال ولفوویتز (Paul Wolfowitz) و لوئیس لیبی (Lewis Libby) مطرح شد، چنین تصریح می‌نماید:

«آمریکا باید از تسلط هر دولت معارض به مناطقی که منابع طبیعی آن مناطق به آن دولت اجازه دستیابی به قدرت قابل توجهی را می‌دهد، جلوگیری کند. از تلاش هر کشور پیشرفته صنعتی در جهت به چالش طلبیدن رهبریت آمریکا و برهم زدن نظم اقتصادی و سیاسی تثبیت شده کنونی ممانعت به عمل آورده و اقدام لازم در جهت جلوگیری از ظهور هر رقیب بالقوه برای این کشور در صحنه جهانی را معمول دارد. تنها به دارا بودن قدرت کوبنده هسته‌ای و اصل بازدارندگی هسته‌ای اکتفا نکند و با اجرای طرح دفاع موشکی، امکان تضمین دفاعی لازم را در برابر کشورهای به اصطلاح سرکش بدست آورد.»^۲

به عنوان مثال، رامز فلد وزیر دفاع فعلی آمریکا، قبل از وقایع ۱۱ سپتامبر در سفر خود به استرالیا به منظور جلب حمایت آن کشور از طرح دفاع موشکی دولت آمریکا و نیز اعلام قصد آمریکا مبنی بر ایفای نقش فعال در آسیا اظهار داشت: «ما در کره، ویتنام و خلیج فارس درگیر جنگ و علاوه بر این، شاهد حمله تروریست‌ها به مکان‌های گوناگونی بوده‌ایم.»

بنابراین چشم انداز تسلط نظامی و اقتصادی بر جهان، در اوج «جهان تک قطبی» که اندکی پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ خلیج فارس ترسیم شد، به عنوان محور امنیت ملی دولت آمریکا و اولویت استراتژیک این کشور نزد بسیاری از چهره‌های محوری دولت آمریکا شامل رامزفلد، کولین پاول، دیک چینی، جان نگرو پوینت و شرکتهای تجاری بزرگی مانند بوئینگ، ری تیون و لاکهید مطرح و مورد حمایت و تشویق واقع گردید.^۳

ایجاد بلوک بندی جدید

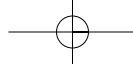
جورج بوش در گزارش خود به کنگره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، در ارائه دکترین جدید خود، جهان را به دو قطب دوست و متخاصم آمریکا تقسیم کرد. وی استدلال نمود هر کس که در مبارزه با تروریسم همراه با آمریکا نباشد، در مقابل آمریکا قرار دارد و متخاصم محسوب می‌شود. در واقع اینک آمریکا از این فرصت در جهت پایه گذاری نظم نوین امنیت ملی خویش بر مبنای

۱- در این رابطه ببینید:

David P. Rapkin, *World Leadership and Hegemony*, Boulder and London, Lynne Rienner, 1990

۲- روزنامه گاردین 9 اوت 2001.

3- John Owen *Transnational Liberalism and u.s. Primacy*, "International Security, Vol.26, No.3,2001.



اولویت بخشیدن به امنیت و منافع ملی بعلاوه اصل احیای روابط جدید با متحدین خود در چارچوب نظام تک قطبی جهان با محوریت آمریکا، استفاده می نماید. شعار جدید آمریکا مبنی بر تشکیل «امپراتوری جدید» دهان به دهان می چرخد. کشوری که در گذشته به جنگ علیه تفوق اروپایی ها به رهبری انگلستان برخاست، اکنون خود به فکر ایجاد یک امپراتوری جهانی افتاده است. آقای پال کندی، استاد تاریخ دیپلماتیک در دانشگاه ییل آمریکا معتقد است این قدرت حتی از امپراتوری های کلاسیک نظیر روم و یا بریتانیای کبیر هم پیشی خواهد گرفت. نیویورک تایمز می نویسد: «هم اکنون در واشنگتن پیرامون این مسئله نزاع در گرفته که امپراتوری آمریکایی باید چه شکل و قالبی را پذیرا باشد؟» به اعتقاد نیویورک تایمز یک جناح نقطه قوت خویش را در پنتاگون و تحت رهبری رامز فلد، وزیر دفاع و پاول ولفوویتز، معاون وی، بنا نهاده است. نیویورک تایمز خاطر نشان می کند: «هم رامز فلد و هم معاون او معتقدند آمریکا باید با قدرت جلو برود و توجهی هم به قراردادهای موجود و یا ایرادهای هم پیمانان نداشته باشد. این دو نفر می گویند آمریکایی ها باید با اقتدار و با لحنی مقتدرانه و مداخله جویانه با دنیا سخن بگویند.»^۱

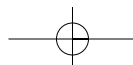
آسیا: اولین هدف

گرچه آمریکایی ها از حادثه ۱۱ سپتامبر می خواهند برای سلطه و نفوذ خود بر کل جهان استفاده و بهره برداری کنند و مهم ترین رقیب آینده آنها اروپای بزرگ و آسیای خاوری باشد اقتصاد و تکنولوژی سریع این دو منطقه خواهد بود؛^۲ اما برای آمریکا در گام نخست مهم ترین مناطق هدف، خاورمیانه، منطقه حساس خلیج فارس، منطقه قفقاز و آسیای مرکزی است. تسلط بر این مناطق حساس به عنوان مرحله اول برای دستیابی به اهدافی است که آمریکا در مناطق مهم و حساس جهان دنبال می کند. آمریکایی ها اهداف خود را در منطقه خاورمیانه این چنین اعلام کرده اند:

- تضمین و تحکیم تسلط بر منطقه و جلوگیری از نفوذ سایر قدرتها؛
- استقرار نیرو در کنار چاههای نفت خلیج فارس، دریای خزر و مدیریت منابع نفتی؛
- حفظ امنیت اسرائیل و مسلط کردن اسرائیل بر کشورهای منطقه؛
- و بالاخره زمینه سازی برای فروش تسلیحات به کشورهای منطقه.

1 - Eshpigel, December 29, 2001

2 - OECD, The Word in 2020, P.29



آمریکایی‌ها برای دستیابی به اهداف خود در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی و آسیای غربی در شرایط عادی با موانع فراوانی مواجه بودند. آنها برای عبور از مشکلات بسیار پیچیده و مقررات بین‌المللی و سنت‌های معمول رفتار بین‌المللی، در سایه شرایط بحرانی و ویژه از مصوبات شورای امنیت سازمان ملل استفاده کردند. آمریکا بسیاری از اهدافی که قبلاً می‌خواست در لابلای کنوانسیون‌های مختلف بگنجانند و با مشکلات فراوانی مواجه بود، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر به راحتی در ضمن قطعنامه‌های مختلف شورای امنیت سازمان ملل گنجانند. در واقع گام‌های سریعی را از طریق شرایط ویژه موجود، برای اهداف مورد نظر خود در این منطقه برداشت. از آغاز لشکرکشی به منطقه، کاملاً واضح بود که تجهیزات و نیرویی که آمریکا به منطقه آورده، اساساً با جنگ با طالبان و القاعده هیچگونه تناسبی ندارد و آوردن این همه عده و عده برای اهداف مهم‌تری در این منطقه است:

- مسئله مهار اسلام‌گرایی و رشد اسلام خواهی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز؛
- جلوگیری از عدم سلطه مجدد روسیه بر این مناطق؛^۱
- مهار چین در این منطقه؛
- مهار جمهوری اسلامی؛

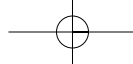
○ و بالاخره سلطه بر مواد خام این منطقه بویژه منابع نفت و گاز، اهداف اصلی آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌دهند.

گرچه ممکن است آمریکایی‌ها در شرایط جدید به پایگاه‌های مورد نظر خود در این منطقه دست یابند و با قدرت نظامی برای مدت نسبتاً طولانی در این منطقه حضور یابند؛ اما آیا این حضور نامشروع به امنیت واقعی آمریکا و اتباع آنان در این منطقه و در کل جهان کمک خواهد کرد؟ ما معتقدیم اعمال زورمدارانه، تنفر عمومی مردم این منطقه نسبت به آمریکا را افزایش خواهد داد.

تنفر مسلمانان از آمریکا

بعد از حمله نظامی آمریکا به کشور افغانستان و کشته شدن هزاران بی‌گناه و ویرانی کامل این کشور، همچنین احساس مردم منطقه به ناعادلانه بودن سیاست‌های آمریکا در جهان بویژه حمایت‌های بی‌حد و حصر از اسرائیل، نبود آزادی در کشورهایی که تحت رژیم‌هایی وابسته به

۱- در این رابطه ببینید:



آمریکا و مورد حمایت این کشور می‌باشند و بی‌اعتنایی آمریکا به همه مقررات بین‌المللی، تنفر عمومی مردم منطقه نسبت به سیاست‌های دولت بوش از هر زمان دیگر بیشتر شده است.

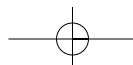
نظر سنجی اخیر مؤسسه گالوپ در ۹ کشور اسلامی میزان تنفر مردم را از سیاست‌های آمریکا به خوبی نشان می‌دهد. در این نظر سنجی فقط ۹٪ مردم پاکستان و فقط ۱۴٪ مردم ایران و فقط ۱۶٪ مردم عربستان نسبت به سیاست‌های آمریکا نظر موافق دارند. در همین نظر سنجی نسبت به شخص بوش فقط ۴٪ مردم پاکستان و ۵٪ مردم ایران نظر موافق دارند. طبق همین آمار، ۸۹٪ مردم اندونزی، ۸۶٪ مردم مراکش، ۸۰٪ مردم پاکستان و ۷۸٪ مردم ایران حملات نظامی آمریکا به افغانستان را غیر اخلاقی و توجیه‌ناپذیر اعلام کرده‌اند. همین نظر سنجی می‌گوید فقط ۹٪ مردم این ۹ کشور اسلامی که مورد سؤال مؤسسه گالوپ قرار گرفته‌اند اعمال آمریکا در افغانستان را توجیه‌پذیر می‌دانند و فقط ۷٪ از مردم این ۹ کشور معتقدند که کشورهای غربی نسبت به کشورهای اسلامی برخوردی عادلانه دارند. این نظر سنجی کاملاً واقعیت موجود این منطقه را نشان می‌دهد و این همان نکته‌ای است که در ابتدای صحبت خود بدان اشاره کردم؛ آمریکا برای تأمین امنیت پایدار خود نیاز به تصرف قلوب مردم جهان دارد و با قدرت نظامی نمی‌تواند امنیت دائمی و پایدار را برای خود تأمین کند.

آمریکا با خلق شرایط نوین در این منطقه هر روز با جنگ‌های جدیدی روبرو خواهد گردید که با تعاریف آمریکا از جنگ بسیار متفاوت خواهد بود و نیروهای آمریکایی مستقر در منطقه با مشکلات جدیدی مواجه خواهند گردید و هزینه سیاسی نگهداری پایگاه‌های آنها در خاک کشورهای منطقه افزایش خواهد یافت.^۲

تنفر عمومی از آمریکا

ضدیت با آمریکا مخصوص مسلمانان و مردم این منطقه نیست. این نفرت، جهانی است. روزنامه فایننشال تایمز در مقاله‌ای می‌نویسد ضدیت سیاسی، اقتصادی با آمریکا نمایانگر واکنشی در برابر سیاست‌های خارجی کنونی ایالات متحده است: حمایت از اسرائیل یا دولت‌های سرکوبگر خاورمیانه؛ نقش آمریکا در بالکان؛ تحریم‌های این کشور علیه عراق و کوبا؛ عدم حمایت از پروتکل کیوتو در مورد تغییرات آب و هوا و عدم حمایت از تشکیل دادگاه جنایی بین‌المللی از آن جمله‌اند. سیاست‌های اقتصادی آمریکا نیز خشم برانگیز است،

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران مورخ ۸۰/۱۲/۸

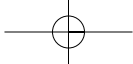


چه به دلیل محدودیت هایی که در مورد واردات از کشورهای فقیر اعمال می کند و چه به دلیل استفاده از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای پیشبرد اهداف خود.

ضدیت تاریخی با آمریکا ریشه در رفتارهای گذشته این کشور دارد. آوریل دورفمن، نویسنده شیلیایی، در مقاله ای با عنوان «آخرین ۱۱ سپتامبر» به خوانندگان یادآوری می کند که در ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۳ دولت انتخابی سالوادور آلنده، رئیس جمهور سوسیالیست، در کودتایی با حمایت ایالات متحده سرنگون شد. او می نویسد: «هم در شیلی سال ۱۹۷۳ و هم در آمریکای امروز وحشت از آسمان بارید تا نمادهای هویت ملی را نابود کند؛ کاخ ریاست جمهوری در سانتیاگو و نمادهای قدرت مالی و نظامی در نیویورک و واشنگتن.» در بسیاری از کشورهای دیگر می توان احساسات مشابهی یافت. ضدیت مذهبی با آمریکا به شدیدترین وجه در اظهارات مسلمانان بازتاب یافته است. در کلام آیت الله خمینی (ره)، رهبر فقید روحانی ایران، آمریکا شیطان بزرگ و مار زخم خورده است؛ اما ضدیت مذهبی با آمریکا به هیچ وجه منحصر به مسلمانان نیست. علمای کاتولیک رومی، اسقف های ارتدکس، خاخام های بنیادگرای یهودی و تله او انجلیت های آمریکایی هم «فساد اخلاقی» جامعه آمریکا را محکوم می کنند.

مخالفت فرهنگی با آمریکا در توانایی شیوه زندگی آمریکایی به نفوذ و اغلب بیرون راندن فرهنگ های محلی ریشه دارد. ماهواره هایی که برنامه های تلویزیونی آمریکا را در سراسر جهان پخش و مارک های تجاری که میلیون ها مصرف کننده را به خود جذب می کند نیز عامل نگرانی و خشم از تهاجم فرهنگی است. موارد واقعیات زندگی آمریکایی که احساسات شهروندان کشورهای دیگر را خدشه دار می سازد، فهرست بلندبالایی را تشکیل می دهد، حقوق زنان، بی بند و باری جنسی، استعمال مواد مخدر، مالکیت سلاح، بازاریابی مداخله آمیز، تحمل نابرابری اقتصادی، نژاد پرستی و تعداد زیاد زندانیان.

در سال های آغازین دهه ۱۹۹۰ میلیون ها نفر در سراسر جهان اعتقاد داشتند که دیر یا زود آزاد سازی اقتصادی، اصلاحات سیاسی و جهانی سازی استانداردهای زندگی، آنها را به سطح رفاهی که آمریکایی ها از آن بهره مند هستند، نزدیک خواهد کرد. اکنون پس از ده سال آمریکایی ها ثروتمندتر شده اند در حالی که مردم متعلق به اقتصادهای در حال گذار و نوظهور هنوز با فقر دست و پنجه نرم می کنند؛ احساس سرخوردگی آنها با دسترسی ارزان و تقریباً همیشگی به تصویر و اطلاعات مربوط به زندگی آمریکایی ها، تشدید می شود.^۱



منافع حزبی

هدف دوم، حفظ موقعیت حزب جمهوری خواه است. آمریکا در کنار اهداف استراتژیک خود در سطح جهان و بویژه در این منطقه حساس، در پی اهداف مربوط به حزب جمهوری خواه نیز می باشد. بی تردیدی از اولویت های دولت بوش حفظ موقعیت این حزب است. همان گونه که می دانید حزب جمهوری خواه حامی صنایع نظامی آمریکا است. پوشش مبارزه با تروریسم، بهانه بسیار مناسب و مغتنمی برای تقویت قدرت نظامی آمریکا از طریق سفارشات جدید تسلیحات نظامی است.^۱

قرارداد ۱۰ ساله اخیر که وزارت دفاع آمریکا با کارخانه لاک هید برای ساخت ۳۰۰۰ جنگنده مدرن F35 به قیمت ۲۰۰ میلیارد دلار منعقد نمود، یکی از نمونه های این مسئله است. این قرارداد محرکه مهمی در افزایش سطح تکنولوژی عمومی و بویژه تکنولوژی تسلیحاتی آمریکا نسبت به رقبای خود در اروپا و روسیه است. تکیه گاه اصلی آمریکا برای تفوق دائمی بر رقبای خود بویژه اروپا، روسیه و چین، تکیه بر تکنولوژی پیشرفته بویژه تکنولوژی نظامی آمریکا است. اساساً محل زایمان و رشد تکنولوژی پیشرفته در آمریکا، ارتش این کشور است. به همین بهانه هاست که می بینیم مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار بر بودجه نظامی آمریکا طی ۴ سال آینده بدون هیچ گونه مخالفتی از طرف کنگره و حتی رسانه ها، اضافه می گردد. این امر در حالی است که دولت کلینتون سالانه ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار از بودجه نظامی را به نفع تأمین اجتماعی و آموزش، کاهش می داد.^۲

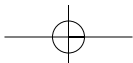
نیروهای مسلح آمریکا سالیانه ۴۷/۵ میلیارد دلار صرف تحقیقات تسلیحاتی، ۱۲۶ میلیارد دلار صرف هزینه های جاری و ۶۲ میلیارد دلار صرف حقوق پرسنل می نمایند. سرانجام آمریکا امروز ۳۵٪ کل هزینه نظامی جهان را به تنهایی مصرف می کند.^۳ باید همه حرکت ها صرفاً به سود شرکت های بزرگ و مجموعه شرکت های نظامی - صنعتی که ارکان طبیعی قدرت رئیس دولت جمهوری خواه است، تمام شود. باید برتری نظامی - تکنولوژی ایالات متحده از این طریق نشان داده شود؛ و لوانکه جامعه آمریکا با بالاترین خیل بیکاران مواجه باشد. امروزه آمار بیکاری در آمریکا ۵/۶٪ می باشد و منابع رسمی دولت آمریکا میزان بیکاری آغاز سال جدید را بالغ بر یک و نیم میلیون نفر اعلام می نمایند،^۴ ولی دولت بوش به این گونه مسائل اصلاً توجهی ندارد. وقتی از

1 - Thomas T. Bell, **Weaponization of Space: Understanding Strategic and Technological Inevitabilities**, Occasional Paper No.6 (Air University, Maxwell Air Force Base: Center for Strategy and Technology, Air War College, January 1999) Dana J. Johnson, Scott Pace, and C. Bryan Gabbard, **Space Emerging Options for National Power**, 1998

2- **Washington Post**, October, 19, 2001

3- **Foreign Policy**, Fall 2001

4- **The Financial Times**, January 14, 2002



رئیس گروه پارلمانی جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان آمریکا نسبت به مسئله بیکاری سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهد: «پرداخت حقوق بیکاری در تفکر آمریکایی نیست.»^۱

نقض اصول دموکراسی

هدف سوم برای دولت بوش - که حائز اهمیت است - حفظ اهرم‌هایی است که این دولت در سایه ایجاد رعب و وحشت در آمریکا بدست آورده است. شما می‌دانید که دولت بوش با اعلام وضعیت جنگی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و توسعه رعب و ترس در مردم آمریکا (با مسائلی از قبیل سیاه زخم و اینکه ممکن است تروریست‌ها از سلاح شیمیایی و میکروبی علیه مردم آمریکا استفاده کنند)، اختیارات بسیار وسیعی را کسب کرد؛ اختیاراتی که حتی با ارزش‌های اساسی آمریکا کاملاً در تضاد است. با این اختیارات، اصول دموکراسی، حقوق بشر و مقررات بین‌المللی به راحتی نقض می‌شود.

ما شاهد گستردگی دخالت دولت در زندگی روزمره مردم آمریکا هستیم. در واقع با ناتوان ساختن کنگره و دیوان عالی، عملاً اصل تفکیک قوا که اساس دموکراسی آمریکا به شمار می‌رود نقض شده است. در تاریخ آمریکا هیچ‌گاه شاهد یک دستگاه موازی قضایی از طرف دولت و شورای امنیت آمریکا نبوده‌ایم. به قول یکی از نویسندگان آمریکایی می‌گوید: «ما امروز شاهد یک کودتای نظامی خزنده در آمریکا هستیم که گویا غیر قابل برگشت است.» آیا باز هم مردم آمریکا می‌توانند به خود ببالند که کشورشان کمک دهنده و پایبند اخلاقیات است^۲ و به ارزش‌های مذهبی احترام می‌گذارد؟^۳

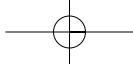
دردآورتر اینکه امروز در آمریکا ما شاهد یک نوع آپارتاید قضایی نیز هستیم. مردم آمریکا در دادگاه‌های این کشور با رویه معمول قضایی محاکمه می‌شوند اما اتباع غیر آمریکایی (چه آنهایی که ساکن آمریکا هستند و چه آنهایی که در خارج آمریکا دستگیر می‌شوند) در دادگاه‌های نظامی اختصاصی که از هیچ رویه قضایی پیروی نمی‌کنند و دولت بوش بدون مشورت با کنگره و دیوان عالی با فرمان دولتی^{۱۳} نوامبر آنها را بوجود آورده است، محاکمه می‌شوند. این دادگاه‌ها که توسط افسران ارتش آمریکا اداره می‌شوند، صلاحیت بازداشت و

۱. لوموند دیپلماتیک، ژانویه ۲۰۰۲.

2. "Satisfaction with U.S.," and "Religion: Gallup Social and Economic Indicators, 1999," at www, Gallup.com.

3. American Religious Data Archive, Lilly Endowment, Dept. of Sociology and Anthropology, Purdue University, Queens 1996.

Richard Cimino and Don Lattin, " Choosing My Reese, " Religious Spirit," American Demographics Magazine, August 1998.



بازجویی و حتی مجازات‌های سخت از قبیل اعدام را دارند. بدون آنکه محکوم حتی حق فرجام خواهی داشته باشد. ما امروز شاهد نقض اصول حقوق بشر و رفتار غیر انسانی ارتش آمریکا در پایگاه گوانتانامو هستیم که می‌بینیم چگونه با افراد منتسب به سازمان القاعده در این جزیره رفتار می‌شود و چگونه همه اصول انسانی نقض می‌شوند. متهمین را در این پایگاه در قفس‌های آهنین نگهداری می‌کنند و رفتار بسیار شرم‌آوری با آنها می‌شود.^۲

کارکرد فعلی دولت با همه سنتهای سیاسی آمریکا در تضاد است و تداوم این وضع برای دولت بوش ناممکن است مگر آنکه بتواند جنگ گسترده و طولانی بوجود آورد. لذا دولت بوش دنبال شعار جنگ همه جانبه و دائمی است. هنوز جنگ افغانستان پایان‌پذیرفته است باید نیروهای آمریکایی به فیلیپین و سپس به سومالی گسیل داشته شوند. هنوز جنگ فیلیپین و سومالی پایان نیافته، باید زمینه جنگ‌های جدیدی را در این منطقه بوجود آورند. وقتی از آقای دیک چینی معاون رئیس جمهور سؤال می‌شود که این جنگ چقدر طول می‌کشد، می‌گوید: «شاید عمر ما کفاف نکند. این جنگ، جنگی طولانی خواهد بود.» برخی از سیاستمداران آمریکایی می‌گویند دوران جنگ سرد ۴۰ سال به طول انجامید در حالیکه دوره جنگ با تروریسم ۵۰ سال طول خواهد کشید. آشکار است که اینگونه شعارها برای تثبیت سیاست نظامی‌گری و اقتصاد نظامی آمریکا و در پی ایجاد مشروعیت در افکار عمومی مردم آمریکا داده می‌شود.

لابی یهود

هدف چهارم، همان‌گونه که اشاره شد تأمین منافع اسرائیل و پاسخ مثبت به لابی صهیونیست‌ها در آمریکا است.^۳

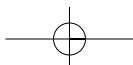
می‌دانیم که در داخل آمریکا لابی یهود یکی از مراکز قدرت آمریکا است. بعضی از کارشناسان معتقدند این لابی بیش از ۷ میلیون رأی دهنده بالقوه در اختیار دارد. نفوذ این لابی در کنگره چه در میان جمهوری خواهان و چه دمکرات‌ها بر همگان روشن است. یکی از اساتید دانشگاه آمریکا می‌گوید: «این امر در تاریخ آمریکا بی سابقه است که هیچکس در کنگره جرأت ندارد از نحوه طرفداری دولت از اسرائیل انتقاد کند. زمانی که بحث اسرائیل در کنگره مطرح می‌شود هیچ کس لام از کام نمی‌گشاید و جرأت سخن گفتن ندارد.»^۴

۱. این پایگاه در جنوب شرقی جزیره کوبا قرار دارد. آمریکایی‌ها در سال ۱۹۰۳ این پایگاه را از کوبایی‌ها اجاره کرده‌اند.

2. DIE ZEIT, January 26, 2002

3. Micheal Rubin, "The Iranian Ticking Bomb." **The Jerusalem Post**. February 17, 2002.

۴. ژون آفریک، ۷ ژانویه ۲۰۰۲.

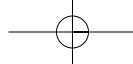


یکی از اهداف این لابی قدرتمند در آمریکا فاصله آمریکا و مردم آمریکا از دنیای اسلام است تا مردم آمریکا نتوانند تحلیل صحیح و درستی را نسبت به منطقه داشته باشند. امروزه بسیاری از مردم آمریکا فرقی بین فلسطین، بن لادن، طالبان، افغانستان و مسلمانان سراسر جهان قائل نیستند. تبلیغات به گونه‌ای است که در ذهن مردم همه اینها در هم آمیخته است.^۱ یکی از اهداف مهم این لابی تضعیف نقش ایران، عراق و عربستان در منطقه است. در منطقه خلیج فارس سه قدرت اصلی وجود دارد: ایران، عراق و عربستان. روزگاری بود که آمریکا مسلط بر دو قدرت اصلی این منطقه یعنی ایران و عربستان بود و نفوذ کمی هم در عراق داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا ایران را از دست داد و متکی به عربستان و دیگر کشورهای کوچک منطقه شد و نفوذ خود را بر عراق نیز افزایش داد. در دهه ۹۰ پس از حمله عراق به کویت و جنگ آمریکا علیه عراق، آمریکایی‌ها عراق را هم از دست دادند و امروزه شاهد از دست دادن تدریجی عربستان نیز هستیم. آمریکایی‌ها روزگار بسیار سیاهی را در این منطقه در اثر اجرای سیاست‌های غلط خودشان، پیش رو دارند. امروز آمریکایی‌ها سه قدرت مهم منطقه‌ای ایران، عراق و عربستان را از دست داده‌اند. حداقل همه ملت‌های این منطقه از آمریکا نفرت دارند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر یکی از محورهای اصلی فعالیت سیاسی - تبلیغاتی اسرائیل و لابی صهیونیسم در آمریکا قرار دادن ایران در لیست اهداف مورد تهاجم آمریکا بود. بخاطر داشته باشیم که در روز ۱۱ سپتامبر و بلافاصله پس از حمله تروریستی به آمریکا، ایهود باراک در مصاحبه‌ای با B.B.C، آمریکا را ترغیب به حمله فوری به عراق، کره شمالی و ایران نمود. اکنون نیز دولت راستگرای افراطی شارون به طور مداوم با تهییج افکار عمومی جهانی، ایران را به عنوان هدف آمریکا در کنار عراق قرار می‌دهد.

در همین راستا آنتونی کوردزمن، محقق ارشد مرکز تحقیقات استراتژیک واشینگتن (که برخی از صاحب‌نظران معتقدند گزارش او با عنوان "رشد تسلیحات در ایران، عراق و کره شمالی" در ژانویه ۲۰۰۲ مبنای سخنرانی جرج بوش قرار گرفته است) به سیاست مهار ایران کاملاً تأکید دارد و به خصوص جنبه‌های نظامی آن را مهم‌تر از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی آن می‌داند. به عقیده او خطر نظامی مهم‌ترین خطری است که منافع آمریکا را در منطقه خلیج فارس تهدید می‌کند و از این رو آمریکا باید با خطر نظامی ایران و عراق در این منطقه مقابله کند. او اعتقاد به

۱. در این رابطه ببینید:

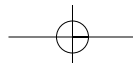


سیاست موازنه قدرتی در منطقه دارد که ایران و عراق در آن نقش اندکی ایفا نمایند. کوردزمن اعتقاد دارد که شکافی در انگاره‌های استراتژیک و اهداف آمریکا و متحدانش در منطقه خلیج فارس ایجاد شده است که در آینده می‌تواند دردسر ساز باشد. سیاست خارجی آمریکا طی سالیان اخیر در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با ناکامی‌هایی مواجه بوده است. این ناکامی‌ها بر توازن نظامی و ثبات منطقه تأثیر گذارده و مشکلاتی را برای آمریکا به بار آورده است. به عقیده کوردزمن، گرچه سیاست مهار دوگانه درست انتخاب شده بود، ولی به بیراهه رفت. همه ما به خوبی می‌دانیم که این مرکز تحقیقاتی، کاملاً تحت نفوذ اسرائیل و لابی صهیونیستی در آمریکا است و اساساً توسط آنها اداره می‌شود.

یکی از تلاش‌های مستمر این لابی، تأثیر گذاری بر سازمان سیا و سایر ارگان‌هایی است که به کنگره، به ریاست جمهوری و به شورای امنیت ملی به طور نوبه‌ای گزارش می‌دهند، تا در این گزارش‌ها همواره از ایران به عنوان یک کشور خطرناک یاد شود. در گزارش اخیر سازمان سیا که در تاریخ ۳۰ ژانویه به کنگره تسلیم گردید موضوع "تغییر و تحول در تکثیر سلاح کشتار جمعی و مشکل کنترل بر آن" مورد بررسی قرار گرفته و نسبت به افزایش خطر استفاده احتمالی از آنها در آینده هشدار داده شده است؛ از ایران به عنوان یکی از فعال‌ترین کشورهای یاد شده است که در پی دستیابی به سلاح کشتار جمعی و سلاح‌های پیشرفته و تکنولوژی مربوطه بوده و قصد دارد توانمندی داخلی خود را جهت تولید انواع سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی توسعه دهد.

در این گزارش به اطلاعات جمع‌آوری شده طی تاریخ ۱ ژانویه تا ۳۰ ژوئن ۲۰۰۱ اشاره شده و در آن، سیا به کشورهای پرداخته که ادعا می‌شود در صدد حفظ توانمندی سلاح کشتار جمعی بوده‌اند و در این راه تلاش‌های فراوانی از خود نشان داده‌اند. هم‌زمانی انتشار این گزارش با اظهارات بوش در کنگره، نشان دهنده این نکته است که مواضع بوش در قبال ایران کاملاً متأثر از محتوای گزارش مزبور و دیگر گزارش‌هایی از این قبیل بوده که دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی به وی تزریق کرده‌اند و متأسفانه اکثر این دستگاه‌ها تحت نفوذ لابی صهیونیسم می‌باشند.

از آنجا که دولت آمریکا در پی راضی کردن لابی صهیونیست‌ها در آمریکا است، دچار معضل بسیار بزرگی در این منطقه و جهان اسلام شده است. روزگاری آمریکا در این منطقه با اقشار فقیر و مهاجر و مبارزهای چپ مواجه بود ولی امروز آمریکا با قشر تحصیلکرده این منطقه مواجه است. اسلام‌یون و اسلام‌خواهان امروز در عموم کشورهای عربی در صدر جریان سازی فکری



و سیاسی هستند. در دنیای عرب احساس یأس، عصبانیت و به ستوه آمدگی از آمریکا و اسرائیل بخوبی به چشم می خورد. افکار سنجی چند محقق دانشگاه مری لند آمریکا نشان می دهد که ۷۹٪ مردم مصر، ۷۵٪ مردم امارات متحده عربی، ۷۳٪ مردم عربستان و ۷۰٪ مردم اردن، موضوع فلسطین را مهمترین موضوع فکری و سیاسی و شخصی خودشان قلمداد می کنند. در این نظر سنجی آمده که مردم اعلام کرده اند «مبارزه» تنها روش سخن گفتن و کسب امتیاز است.^۱ این مسئله بسیار مهمی است که امروز آمریکا با آن مواجه است.

تلاقی چهار هدف پیش گفته، چیزی نیست جز اهداف استراتژیک و بلند مدت آمریکا در جهان و بویژه در این منطقه: تثبیت حزب جمهوری خواه؛ تثبیت قدرت و اختیارات جدید دولت بوش مخصوصاً ادامه آنها برای سال ۲۰۰۲ زمان انتخابات مجلس نمایندگان^۲ و سال ۲۰۰۴ زمان انتخابات ریاست جمهوری؛ و بالاخره حفظ امنیت و منافع اسرائیل و راضی کردن لابی یهود. هر جا که این چهار هدف با هم تلاقی کنند، می بینیم که دکترین جدید آمریکا ظهور می کند.

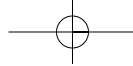
تحول در استراتژی آمریکا

امریکا برای دستیابی به اهداف خود نیازمند به طرح مفاهیم جدید از تهدید و قدرت و امنیت و جنگ نزد افکار عمومی است و لذا نقطه مرکزی تحول در استراتژی آمریکا غلبه بعد نظامی و امنیتی بر ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می باشد. امروز آمریکا برای تغییر آرایش سیاسی و امنیتی جهان و برای غلبه بر نیروهای مزاحم منافع خود به اداره جنگ جدید با ابعادی نامشخص، ماهیتی چند گانه و متفاوت و دشمنانی متنوع نیاز دارد. آمریکا مفهوم سیال و نامشخصی را تحت عنوان مبارزه با تروریسم به عنوان نیاز اصلی امنیت و دفاع ملی خود مطرح کرده است. سیال بودن مفهوم جنگ جدید آمریکا به معنای بی کرانه بودن جغرافیایی جنگ جدید، نامحدود بودن زمان آن، تنوع دشمنان این جنگ و ابزارها و استراتژی های آن خواهد بود و لذا هر روز کشورهای جدیدی را به این لیست اضافه می کند.

از طرف دیگر حادثه ۱۱ سپتامبر، دامنه و شعاع حد تحمل آمریکا را برای ورود به جنگ تغییر داده است. تا قبل از این حادثه وجود برخی نظام ها، گروه ها و جریان های سیاسی معارض با منافع آمریکا برای این کشور قابل تحمل بود. اما پس از این حادثه چنین کشورهایی از دایره تحمل

1. Shibley Telhami, Professor Of Political Science, university of Maryland.

۲. در ماه نوامبر امسال کلیه اعضای مجلس نمایندگان و یک سوم نمایندگان سنا باید انتخاب شوند.



آمریکا خارج شدند. بنابراین برخی از کشورها به مرور از کمربند برخورد سیاسی آمریکا به برخورد امنیتی، تغییر موقعیت خواهند داد.

از طرف دیگر، اراده برخورد نظامی نزد رهبران سیاسی، نظامی، کنگره و افکار عمومی جامعه آمریکا پدید آمده است. خلق دشمنان بزرگ، پیدایش نگرانی‌های امنیتی جدید، لزوم انتقال نقاط برخورد به محیط خارج از آمریکا و ایمن سازی محیط امنیت داخلی آمریکا و ایجاد کمربندهای مطمئن امنیتی در مناطق دارای ظرفیت تولید سیاست، استراتژی و عملیات ضد آمریکایی، مشروعیت جنگ جدید آمریکا را علیه کشورهای جدید فراهم ساخته است. فقدان هیچ مانع بین‌المللی و منطقه‌ای بر سر راه تهاجم آمریکا به کشورها نیز فرصت مناسب دخالت‌های منطقه‌ای را فراهم نموده است. تاریخ نظامی آمریکا بویژه پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که این کشور پس از جنگ جهانی دوم در هر دهه یک جنگ بزرگ را به راه انداخته است: جنگ در شبه جزیره کره، ویتنام، مداخله نظامی در ایران در سال ۵۹ و سال‌های آخر جنگ ایران و عراق، جنگ دوم خلیج فارس و جنگ در بالکان و هم اینک جنگ در منطقه آسیای غربی و خاورمیانه.^۲

نطق ۲۹ ژانویه

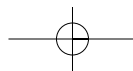
جامعه آمریکا در شرایط جدید از چند نگرانی عمده و بحرانی همزمان شامل عدم اطمینان امنیتی، رکود اقتصادی و بیکاری رنج می‌برد. یکی از راه‌های عبور از این نقاط بحران و برون فکنی تأثیرات آن، وقوع جنگ‌های خارجی است. تیمی که جورج بوش جدید را همراهی می‌کند، مدیران جنگ دوم خلیج فارس می‌باشند. دیک چینی وزیر دفاع آن زمان و کالین پاول رئیس ستاد مشترک آن دوران و پدر بوش که رهبری جنگ دوم خلیج فارس را به عهده داشت همگی دارای تجربیات فراوانی در مسایل نظامی می‌باشند.

در همین راستا، در ۲۹ ژانویه شاهد سخنان حساب نشده آقای بوش در کنگره بودیم. در این سخنان آقای بوش از حماس، حزب الله، جهاد اسلامی و جیش محمد، به عنوان جنایتکاران تروریست و از سه کشور ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «ائتلاف شر» یاد کرد. در واقع دولت بوش در فکر ساختن یک محوری بود که بتواند فضای موجود را تا سال ۲۰۰۴ حفظ کند. اصل بحث این است فضایی که امروز در آمریکا بوجود آمده فضای نظامی‌گری،

۱. در این رابطه ببینید:

P.W.Singer, "Corporate Warriors," International Security, Vol.26, No.3, Winter 2001.

۲. نوشته‌های نوام چامسکی در رابطه با سیاست خارجی آمریکا با این محور مورد بحث قرار گرفته است.



اقتصاد بر مبنای صنعت نظامی و سلطه بلامنازع آمریکا بر جهان باید حفظ شود. امروز آمریکا در پی تسلط بر جهان با متحدین نیست. اروپا و ژاپن و سایر متحدین در کنار آمریکا مورد پذیرش نیستند؛ اروپا و سایر متحدین همراه آمریکا منتهی پشت سر و نه در کنار آمریکا.^۱ دیک چینی قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر چنین می گوید:

«آمریکا نباید خود را محدود به پیمان‌ها و معاهدات کند بلکه باید فقط بر اساس منافع خود تصمیم‌گیری نماید. کلینتون به دلیل فقدان مشروعیت اخلاقی ناچار بود برای کسب مشروعیت در قالب پیمان‌های بین‌المللی عمل کند ولی جمهوری خواهان چنین مشکلی را ندارند. آمریکا باید سیاست‌های خود را در قالب مناطق تعریف کند و نه در قبال دولت‌ها تا در قبال دولت‌ها هیچ تعهدی نداشته باشد. آمریکا هیچ تقسیم قدرت یا توزیع قدرت و یا رهبری مشترک را در جهان نخواهد پذیرفت.»

امروزه آمریکا هیچ کشوری را در کنار خود نمی‌پذیرد و همه را به پشت سر خود دعوت می‌کند. شاهد بودیم که آمریکایی‌ها برای اجرای برنامه‌های خود به جای متحدین سنتی به سراغ متحدین جدید از کشورهای کوچک رفتند تا خیلی راحت بتوانند آنها را تحت سلطه خود درآورند. در جنگ افغانستان به جای اینکه از آلمان و فرانسه استفاده کنند از پاکستان، ازبکستان و قرقیزستان استفاده کردند. این مسیر برای آمریکا خیلی راحت‌تر و آسان‌تر خواهد بود. آمریکا شیوه جدیدی را برگزیده است. امروز اروپای کنار آمریکا برای آمریکا غیر قابل قبول است. همه باید تسلیم باشند و نباید احساس کنند که آمریکا به آنها نیاز دارد.^۲ اگر بناست این فضا حفظ شود باید یک محوری بوجود آید و این محور را (به جای اینکه بگویند محوری است برای حفظ موقعیت اختیارات ویژه تا سال ۲۰۰۴)، آقای بوش محور شرارت نامیده است.

اظهارات بی پایه

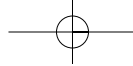
این نطق دارای اشکالات بسیار زیادی است و اساساً واقعیت‌ها در این نطق منعکس نشده است. بسیاری از منتقدان و حتی برخی از مؤسسات آمریکایی به نقد این نطق پرداخته‌اند؛ منجمله مؤسسه آمریکایی سیاست بین‌المللی^۳ که تقریباً تمام ادعاهای بوش را در این نطق رد

۱. در این رابطه رجوع کنید به :

Philip Meilinger, "Force Divider," Foreign Policy, February 2002.

2. Ibid.

3. Center For International policy



کرده است. مثلاً به آقای بوش می‌گوید: آیا تروریست‌ها در جهان از دید شما فقط حماس، حزب‌الله، جهاد اسلامی و جیش محمد هستند؟ چرا شما فقط به گروه‌های اسلامی اشاره کردید؟ چرا به شناخته‌شده‌ترین و معروف‌ترین گروه‌های تروریستی که از جهت تعداد قربانیان، هم‌پای گروه‌های غیر اسلامی در آفریقا هستند اشاره نکردید؟ چرا به ببرهای تامیل در سریلانکا که از هندوهای سریلانکا هستند و مقام نخست را در انجام عملیات بمب‌گذاری انتحاری در جهان دارا هستند، اشاره نکردید؟ چرا به گروه‌های تروریست راست‌گرا در آمریکای لاتین که برخی از آنها در ایالات متحده و در یکی از مراکز آموزشی ناشناخته به نام «مدرسه آمریکا»^۱ در فورت بینینگ^۲ آموزش دیده‌اند، اشاره نکردید؟

در قسمت دیگر این گزارش خطاب به بوش آمده است: شما مدعی هستید ایران در پی تسلیحات کشتار جمعی است در حالی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان‌های نظارتی بین‌المللی ادعای شما را در خصوص تلاش ستیزه‌جویانه ایران برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی رد می‌کنند.

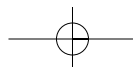
آمریکا همواره با درخواست‌های ایجاد منطقه‌عاری از سلاح‌های کشتار جمعی در شرق آسیا و خاورمیانه مخالفت کرده است و دولت بوش سیاست آپارتاید هسته‌ای آمریکا را ادامه می‌دهد. براساس این سیاست، هواپیماها و کشتی‌های امریکایی می‌توانند سلاح‌های اتمی حمل کنند ولی دیگر کشورها حق چنین کاری را ندارند. اگر بتوان ادعا کرد که سه کشور ذکر شده در سخنان بوش در گذشته با گروه‌های تروریستی ارتباط داشته‌اند، آنچه که مسلم است هیچ‌یک از آنها با القاعده رابطه نداشته‌اند و هیچ‌گونه دلیل و مدرکی در دست نیست که نشان دهنده صحت ادعای تحویل سلاح‌های کشتار جمعی از سوی این کشورها به تروریست‌ها باشد.

جای تعجب است که این‌گونه مطالب در سخنرانی «وضعیت کشور»^۳ که معمولاً مهم‌ترین سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور آمریکا است مطرح شده است. معمولاً در سخنرانی «وضعیت کشور»، خط مشی سیاست داخلی و خارجی دولت آمریکا ارائه می‌شود. سخنرانی سال جاری بوش، اولین سخنرانی «وضعیت کشور» وی در دوران ریاست جمهوری خود بود که می‌تواند نمایانگر سیاست دولت وی در طول دوران ریاست جمهوری باشد. در سخنرانی «وضعیت کشور» رسم بر این است که بیشتر به اوضاع داخلی پرداخته می‌شود و قسمت

1. School of Americas

2. Fort Benning

3. State of the union

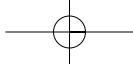


کوچکی از آن به سیاست خارجی اختصاص می‌یابد، ولی در سخنرانی امسال، بیشترین فرصت به مباحث خارجی و به ویژه بحث مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی اختصاص یافت. قاعدتاً باید تدوین سخنرانی "وضعیت کشور" با دقت و صرف وقت قابل توجه صورت گرفته باشد و نتیجه تبادل نظر میان گرایش‌های مختلف کشور و تصمیم نهایی رئیس‌جمهور در موارد اختلافی باشد.

تنفر مردم ایران از نطق بوش

برای مردم ایران جملاتی که آقای بوش در این نطق نسبت به جمهوری اسلامی ایران اظهار نمود، بسیار تنفر انگیز بود. دو نکته در این سخنرانی، برای مردم ایران بسیار رنجش‌آور بود، اول آنکه بوش در مسایل داخلی ایران مداخله کرد و جناح‌های ایران را به دو بخش تقسیم کرد. در درون ایران ممکن است خیلی مناقشات و اختلافات باشد و اظهار نظرهای متفاوت وجود داشته باشد. اقلیت باشد، اکثریت باشد؛ اما مردم ما به هیچ دولت خارجی و به هیچ قدرت خارجی اجازه نمی‌دهند در امور داخلی آنان مداخله کند. برای مردم ما بسیار زشت و تنفرانگیز بود که آقای بوش به مسایل داخلی ایران پرداخت. اساساً یکی از مهم‌ترین اهداف مردم در طول انقلاب اسلامی ایران، استقلال بوده است. مردم ما طعم تلخ دخالت‌های خارجی را در طول سه قرن گذشته چشیده‌اند و به هیچ قیمت مجدداً اجازه مداخله به یک قدرت خارجی را نخواهند داد. نکته دوم که بسیار تنفرانگیز و تحریک‌کننده بود تعبیر اهانت آمیزی بود که نسبت به ملت ایران با آن سابقه تمدنی چندین هزار ساله به کار رفت. به کار بردن واژه شرارت برای ملت یا حکومت منتخب مردم ایران بسیار زشت و نفرت‌انگیز بود آن‌هم از طرف دولتی که در طول قرن گذشته در پرونده‌اش جز جنگ، دخالت‌های نامشروع در امور داخلی کشورها و قتل و غارت و تاراج منابع کشورهای کوچک، چیز دیگری وجود ندارد.

علاوه بر این‌ها اتهاماتی که به ایران زده شد بسیار تعجب‌آور بود. ایران یکی از کشورهای فعال در تمدید معاهده N.P.T است. ایران همچنین یکی از فعال‌ترین کشورها در کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی C.W.C و جزو اولین امضاکنندگان این کنوانسیون بوده است. ایران فعال‌ترین کشور در مذاکرات سلاح‌های بیولوژیک در ژنو بود که آمریکایی‌ها اخیراً آن را به شکست کشاندند. از طرف دیگر آمریکا تنها کشور بکار برنده سلاح هسته‌ای علیه مردم بی‌گناه است. آمریکا کشوری است که کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک را به شکست کشاند

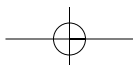


و کنوانسیون سلاحهای شیمیایی را بی خاصیت کرد و با اجازه بازرسی در داخل خاک آمریکا مخالفت نمود. این کشور چگونه به خود اجازه می دهد نسبت به کشور ایران که سازنده ترین نقش را در این کنوانسیون ها داشته این چنین سخن بگوید و آن را مورد اتهام قرار دهد. جالب توجه آنکه در مقطعی این سخنان ایراد شد که مردم ایران نسبت به مردم آمریکا اظهار همدردی کرده بودند و ایران در ۶+۲، در اجلاس ژنو، در اجلاس بن و در اجلاس توکیو نقش بسیار سازنده ای نسبت به افغانستان و آینده افغانستان ایفا کرده بود.

دیدگاه مردم ایران نسبت به تهدید اخیر بوش

این نطق موجب تنفر بیشتر مردم نسبت به سیاست های آمریکا و نشانه روشنی از عدم صداقت و غیر قابل اعتماد بودن دولت آمریکا برای مردم ایران گردید. همچنین این تهدید منجر به وحدت بی سابقه ای در میان همه جناح ها برای دفاع از کشور شد. اینجانب در رابطه با این نطق و تهدید اخیر آمریکا نسبت به ایران، نکاتی دارم که فهرست وار به عرض شما می رسانم:

۱. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مستقل، هزینه قابل توجه سیاسی پرداخته و خواهد پرداخت. تبلیغات وسیع علیه ایران، ریشه در استقلال خواهی ایران دارد؛
۲. در میان تمامی رجال سیاسی ایران که در فضای باز موجود از دیدگاههای مختلفی در مسایل داخلی و خارجی می توانند برخوردار باشند، نسبت به حفظ امنیت ملی، حفظ نظام، دفع تجاوز دشمن و برخورد سریع و قاطع با هرگونه تعرض به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، اجماع نظر وجود دارد؛
۳. هدف آمریکا از طرح بحث «ائتلاف شر» جنگ روانی علیه ایران و مسلمانان است و برای زمینه سازی ادامه وضعیت فوق العاده و اجرای طرح های صنایع نظامی مورد نظر حزب جمهوری خواه می باشد.
۴. بخشی از دلایل تهدید آمریکا علیه ایران به فضای فکری و عمومی ضد اسرائیلی در جامعه آمریکا مربوط می شود که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ایجاد شده و لابی صهیونیزم می خواهد موضوع حقوق فلسطینی ها را به طرح موضوع ایران و عراق منتقل کند، آمریکا با فضا سازی های اسرائیل، این جنگ روانی را به راه انداخته است؛
- ۵- اسرائیلی ها دستور کار ضد صلح و جنگ طلبانه خود علیه فلسطینی ها را با دستور کار نظامی



- آمریکا در احیای قدرت هژمونی آمریکا در خاورمیانه و جهان، تطابق داده‌اند؛^۱
۶. برخورد غیر منطقی با جمهوری اسلامی ایران، ظهور رادیکالیسم در خاورمیانه و جهان اسلام را به دنبال خواهد داشت؛ فرایند و نتیجه‌ای که به شدت به ضرر آمریکا در دنیای اسلام خواهد بود.
۷. آمریکا در مقابل جنایات اسرائیل نسبت به فلسطینی‌ها، زندانیان فلسطینی در اسرائیل، قدرت هسته‌ای اسرائیل و سرکوب آزادی خواهی فلسطینی و استقلال طلبی به حق آنها، سکوت کرده و حتی از جنایات اسرائیل حمایت می‌کند. ما دفاع از حق فلسطین را جزو امنیت ملی خود دانسته و برخلاف ادعاهای آمریکا با همه کشورهای عربی و جهان اسلام همراه هستیم. ما تنها کشوری نیستیم که با آمریکا در موضعی که نسبت به موضوع فلسطین اتخاذ می‌کند مخالفیم. بسیاری دیگر هم هستند. اما چون دیدگاههای خود را با استقلال مطرح می‌کنیم مورد حمله آمریکا می‌باشیم؛^۲
۸. اروپایی‌ها بارها اعلام کرده‌اند امنیت خاورمیانه و امنیت مدیترانه، امنیت اروپا محسوب می‌شود. اگر آمریکا عملیات نظامی در این منطقه انجام دهد فضای ضد امریکایی و ضد غربی در سراسر منطقه ایجاد خواهد شد که به ضرر همه کشورهای غربی خواهد بود؛
۹. جنگ در خاورمیانه و خلیج فارس در امنیت کلی منطقه و بالطبع در امنیت عرضه نفت اثرات جدی خواهد گذاشت که به ضرر اروپا و ژاپن نیز خواهد بود؛
۱۰. به نظر می‌رسد که احیای اقتصاد آمریکا نیاز به جنگ دارد و موضوع تروریسم و مبارزه با آن مطرح نیست. همه کشورهای جهان باید با استراتژی جنگ آمریکا مخالفت کنند؛
۱۱. جنگ در خاورمیانه، دنیای اسلام را به طور جدی در مقابل غرب قرار خواهد داد که به نفع ثبات و صلح جهانی نخواهد بود؛
۱۲. ایران هرگز در پی جنگ نیست نه با آمریکا و نه با هیچ کشور دیگری؛ ولی اگر جنگی به او تحمیل شود و مورد تجاوز قرار گیرد با بسیج تمامی امکانات، از خود دفاع کرده و بی‌گمان با ضربات متقابل، تجاوز را برای دشمن بسیار پرهزینه خواهد ساخت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱- در این رابطه ببینید:

Hillel Halkin, "The Return of Anti-Semitism." Commentary February 2002, pp.30-36

۲- در رابطه با تبلیغات ضد ایرانی اسرائیلی‌ها، رجوع کنید به:

Naomi Segal, "Israel and Iran Engage in War of Words," JTA NEWS. February s.2002 and Gil Sedan, Wind Blown From Iran Against Israel, JTA NEWS, January 8, 2002